

بررسی واو به عنوان یک شاخص سبکی و پدیده معنی‌ساز میان

جمله علت و عامل آن در قرآن کریم

۱- جلال مرآمی* ۲- فاطمه بیگلری

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی^(۵)، تهران

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی^(۶)، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۶)

چکیده

در زبان عربی، هیچ‌گاه میان جمله تعلیلی که از لام تعلیل، فعل مضارع منصوب به «أن» مقدر تشکیل شده است و متعلق یا عامل آن، حرف واو قرار نمی‌گیرد؛ مانند ﴿الرَّكِبَاتِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (ابراهیم/ ۱). این ساختار مطابق قوانین نحو عربی در زبان معیار و از موارد فصل در علم بلاغت به شمار می‌رود. در قرآن کریم این ساختار فراوان دیده می‌شود و در کنار این ساختار معیاری، ساختار دیگری نیز در قرآن کریم وجود دارد که حرف واو میان جمله تعلیلی و عامل یا متعلق آن قرار می‌گیرد و از مصادیق عدول از معیار به حساب می‌آید. پرسش قابل طرح در این مقاله آن است که آیا این واو، اصلی و عاطفه است یا زاید؟ این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی ضمن استخراج آیات قرآنی و تبیین آرای تحلیل‌گران نحو و مفسران قرآنی، این ساختار را به عنوان یک شاخص سبک‌ساز قرآنی معرفی می‌کند که هم خواننده را به تأمل و تفکر وامی‌دارد و هم زاینده معناست.

واژگان کلیدی: جمله مرکب، وابسته تعلیلی، واو عاطفه، عدول از معیار، زایش

معنی.

* E-mail: jalalmarami@yahoo.com

مقدمه

قرآن، این کلام روشن‌گر الهی، جلوه تمام و کمال فصاحت و بلاغت زبان عربی است و از مظاهر تجلی خداوند می‌باشد که در جای‌جای آن، هنر سخن‌گفتن پروردگار متعال به چشم می‌خورد و هر مخاطبی با شنیدن آیات الهی متحیر می‌شود. خداوند متعال قرآن را نازل کرد تا وسیله هدایت بشر باشد و در دقایق آن اندیشه کند. این مقاله به مثابه نوشیدن جرعه‌ای از اقیانوس بیکران بلاغت قرآن است. ما در این راه قدم گذاشتیم تا درباره ساختار قرآنی قرار گرفتن واو بین جمله علت و عامل آن که نمودی از ساختار شکنی ادبیات غنی قرآن است، لحظاتی تأمل کنیم. خروج از معیار یا عدول از اصل، پدیده‌ای سبک‌ساز به‌شمار می‌رود که در مباحث سبک‌شناسی به آن پرداخته شده است (ر.ک؛ فتوحی رودم‌عجنی، ۱۳۹۲: ۳۹). بر اساس زبان معیار، جمله مرکب جمله‌ای است که بیش از یک فعل داشته باشد و آن از جمله پایه و پیرو تشکیل می‌شود. جمله پایه مقصود اصلی نویسنده و یا گوینده را بیان می‌کند و قابل تأویل به غیر جمله نیست، ولی جمله پیرو به تنهایی معنای روشنی ندارد و معنای آن با جمله پایه کامل می‌شود و وابسته به آن است. این جمله معمولاً مفهومی از قبیل علت، نتیجه، قید زمان و قید مکان و... را به آن می‌افزاید (ر.ک؛ انوری، ۱۳۷۹: ۳۱۰-۳۱۱). جمله پیرو همواره ناقص است و معمولاً با حرف ربط می‌آید و گاه پیش و گاه پس از جمله پایه قرار می‌گیرد؛ مانند «به او تلفن خواهم کرد تا با او قرار ملاقات بگذارم». جمله «تا با او...» جمله تعلیلی و پیرو است و جمله «به او...» جمله اصلی و پایه است. حال اگر در این جمله مرکب، عبارت «تا با...» با واو عطف همراه شود، چه تغییری در ساختار جمله ایجاد می‌شود؟ منظور از آمدن واو در این جمله چیست؟ این چنین ساختاری از نظر دستور، معیاری صحیح نمی‌باشد و به کار نمی‌رود. در عبارت «سأصل به لأتواعد معه» از عامل و تعلیل تشکیل شده است و مقصود اصلی گوینده، جمله اول است و جمله دوم از نظر معنی وابسته به فعل جمله اول است و بین عامل و علت آن هرگز حرف عطف قرار نمی‌گیرد. جمله تعلیلی می‌تواند با «لام، حتی و کی» هم بیاید؛ مانند ﴿إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً...﴾ (الحاقة/۱۱-۱۲)،

﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ (النساء/۴۳) و ﴿فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا﴾ (طه/۴۰). اما اگر این ساختار، یعنی همراه شدن لام تعلیل با حرف واو در متنی بلیغ به کار رفته باشد، چه توجیهی برای آمدن حرف واو وجود دارد؟ این نوع ساختار در قرآن کریم به کار رفته است و موارد آن کم نیست و از آنجا که در ادبیات پیش از نزول قرآن کریم، یعنی ادبیات عصر جاهلی وجود ندارد، یک نوآوری و شاخص سبکی قرآن به شمار می‌رود که در عین حال، معنی‌ساز است.

معمولاً واو عطف را حرفی می‌دانند که بین معطوف و معطوف‌علیه رابطه اشتراک معنایی و اعرابی ایجاد می‌کند، اما در برخی از آیات قرآنی مورد بررسی این مقاله، معطوف‌علیه وجود ندارد یا حداقل برای خواننده مشهود نیست و معطوف، فعلی است منصوب به «أن» مقدر، و مصدر مؤول و مجرور به حرف جرّ لام که دلالت بر تعلیل دارد و در برخی دیگر، معطوف محذوف است. در همه این آیات، ظاهراً واو بین علت و معلول قرار گرفته است. اما بحث در این است که متعلق جار و مجرور چیست! آیا مذکور است یا محذوف؟ اصولاً آیا در این مجموعه از آیات قرآن کریم حذف صورت گرفته است یا خیر؟ مقاله حاضر به بررسی این نوع عطف پرداخته است و سعی دارد به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

- ۱- حرف واو در این ساختار چه نوع واوی است؟
- ۲- در صورت عاطفه بودن حرف واو، آیا معطوف محذوف است یا معطوف‌علیه؟
- ۳- آیا می‌توان این ساختار را به عنوان یک شاخص سبک‌ساز در زبان قرآن معرفی کرد؟
- ۴- چه معنا و مفهومی از این نشانه زبانی استفاده می‌شود؟

۱- فرضیه‌های پژوهش

- ۱- واو در این ساختار عاطفه است.
- ۲- در بعضی آیات، معطوف و در بعضی دیگر معطوف‌علیه محذوف است.
- ۳- این ساختار یک شاخص سبک‌ساز و اندیشه‌ساز در زبان قرآن است.

۲- پیشینه پژوهش

پیش از این، دربارهٔ واو عطف مقاله‌ای با عنوان «آموزش تشخیص و ترجمهٔ حرف واو در متون عربی» نگاشته شده است که فقط به توضیح انواع واو و عامل یا غیرعامل بودن آن پرداخته است (ر.ک؛ جیگاه، آرائی ۱۳۹۲: ۸۵-۹۸) و در کتاب *بلاغه العطف فی القرآن الکریم* نوشتهٔ عفت شرقاوی نیز موضوع مقاله حاضر مورد بحث قرار نگرفته است. در مقاله دیگری با عنوان «اسلوب بیان علت به وسیلهٔ جمله اسمیه در قرآن کریم» (ر.ک؛ کریمی فرد، براتی، ۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۷۰) نیز به تعلیل با جمله اسمیه در قرآن کریم پرداخته شده است، اما آقای بهاءالدین خرمشاهی در مقاله خود با عنوان «نکات قرآنی»، این نوع واو را «یک پدیده نحوی و موجود زبانی» می‌داند و بر زائد بودن آن تکیه می‌کند که در ترجمه آیات نیازی به آوردن آن نیست (ر.ک؛ خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۲۱) و همین موضوع انگیزه نگارندگان در پرداختن به این پژوهش شده است.

نگارندگان بر این باورند که واو در موارد به کار رفته در قرآن کریم، زائده نیست، بلکه عاطفه است. بنابراین، به دنبال کشف محذوف در آیات است و با روش وصفی تحلیلی، به جمع‌آوری آرای نحویان و مفسران، به‌ویژه مفسران ادیب پرداخته‌اند و پس از جمع‌بندی نظرات آنان، به تحلیل آیات و بررسی آنها پرداخته‌اند تا مشخص شود که چه حذفی در کلام صورت گرفته است.

۳- انواع و اقسام واو در زبان عربی

واو از نظر نوع تأثیر اعرابی که بر اسم پس از خود دارد، به ۹ قسم تقسیم می‌شود:

- ۱- واو عطف که اعراب معطوف، تابع ماقبل است.
- ۲ و ۳- واو استیناف و حالیه که اسم پس از این دو نوع واو در زبان عربی، مرفوع است.
- ۴ و ۵- واو معیه و واو داخل بر فعل مضارع که معطوف پس از آن دو، منصوب است.
- ۶ و ۷- واو قَسَم و واو رَبِّ که اسم پس از آن مجرور است.
- ۸- واو زائده.
- ۹- واو ثمانیه (ر.ک؛ ابن هشام، ۲۰۰۷ م: ۳۳۷-۳۵۱).

ابن هشام دربارهٔ واو زائده به این آیه اشاره کرده است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ (الزّمر / ۷۳) و گفته است که «به دلیل وجود آیهٔ دیگر در قرآن کریم با همین الفاظ، واو زائده است و گفته شده که واو عاطفه است» (ابن هشام، ۲۰۰۷ م: ۳۴۴). چنانچه می‌بینیم، ابن هشام دربارهٔ این آیه نظر صریحی اعلام نکرده است و واو را هم زائده و هم عاطفه دانسته است و در این مبحث دربارهٔ واو بین علّت و معلول توضیحی داده نشده است.

۴- انواع عطف

عطف به سه قسم است:

۴-۱) عطف بر لفظ معطوف‌علیه

این نوع از عطف، نوع اصلی آن است؛ مانند «لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ وَ لَا قَاعِدٌ»، و شرط آن، امکان توجه، وقوع و عمل عامل معطوف‌علیه بر معطوف است؛ مانند «لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ وَ لَيْسَ بِقَاعِدٍ».

۴-۲) عطف بر محلّ معطوف‌علیه

مانند «لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ وَ لَا قَاعِدٌ». محققان برای صحت عطف بر محل، سه شرط را لازم دانسته‌اند که عبارتند از: الف) امکان ظهور اعراب در لغت فصیح؛ مثلاً دربارهٔ «لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ»، در لغت فصیح جایز است که باء حذف شود و گفته شود: «لَيْسَ زَيْدٌ قَائِمًا» و یا در باب «مَا جَاءَنِي مِنَ امْرَأَةٍ» جایز است حرف «مِن» حذف شود و گفته شود: «مَا جَاءَنِي امْرَأَةٌ». ب) جایگاه معطوف اصالت داشته باشد؛ مثلاً در عبارت «هَذَا ضَارِبٌ زَيْدًا وَأَخِيهِ»، نمی‌توان معطوف، مجرور به یاء باشد، چون حقّ معمول این است که عامل بر آن عمل کند و آن را منصوب سازد. در اینجا شبه‌فعل «ضارب» شروط عمل بر معمول را داراست و اصل این است که شبه‌فعل عمل کند و اعراب اصلی مفعول، نصب است. بنابراین، اعراب اصلی معطوف نیز نصب آن است. ج) وجود محرز، یعنی وجود عاملی قبل از معطوف‌علیه که آن

اعراب محلی را برای معطوف‌علیه طلب کند و به آن اعراب محلی بدهد، سپس معطوف عطف بر محل آن معطوف‌علیه می‌شود؛ به‌عنوان نمونه، در «لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ وَلَا قَاعِدًا» محرز و طالب محل نصب معطوف‌علیه وجود دارد و آن، «لیس» است و به همین دلیل، عطف «قَاعِدًا» بر محل «قَائِمٍ» اشکال ندارد.

۳-۴) عطف بر توهم یا عطف بر معنی

در شواهد قرآنی، عطف بر معنی و در شواهد غیرقرآنی، عطف بر توهم خوانده می‌شود (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۷م: ۴۰۰) و عبارت از عطف لفظی بر لفظی دیگر با تابعیت معطوف از اعراب فرضی و توهمی و اعتباری معطوف‌علیه، بدون توجه به اعراب حقیقی و ظاهری آن است (ر.ک؛ صفائی بوشهری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۱۶).

در عبارت «لَيْسَ زَيْدٌ قَائِمًا وَلَا قَاعِدًا»، دلیل مجرور بودن «قَاعِدًا» عطف آن بر توهم است؛ یعنی توهم ورود باء بر خبر «لیس»، و شرط جواز عطف به توهم، صحت ورود عامل متوهم (فرضی) بر معطوف است و شرط زیبایی آن، کثرت ورود عامل فرضی (متوهم) بر معطوف است. این نوع عطف درباره معطوف مجزوم، مرفوع و منصوب (چه اسم و چه فعل) و درباره مرکبات نیز صحیح است؛ مثلاً در آیه «لَوْلَا أُخْرَتْنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَأَكْنَ» (المنافقون / ۱۰) شاهد، جزم فعل «أَكْنَ» است. به دلیل اینکه «لولا» در «لولا أُخْرَتْنِي فَأَصْدَقَ» در معنای «آن» شرطی فرض شده است، گویی چنین فرموده است: «إِن أُخْرَتْنِي أَصْدَقَ». در این صورت، «أَكْنَ» عطف بر «أَصْدَقَ» به عنوان جواب شرط فرضی است. یا در آیه «...إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ» (یوسف / ۹۰) گمان بر این است که «مَن» موصول است و معنای شرط را در بر دارد و برای همین، «فاء» بر سر جواب آمده است و جزم «یصبر» به دلیل فرض شرطی بودن «مَن» است. یا اینکه در آیه «إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» (الصافات / ۶-۷)، «حفظًا» معطوف است بر معنای آیه قبل؛ به این مفهوم که ما ستاره‌ها را در آسمان دنیا خلق کردیم، برای زینت آسمان (و برای حفظ از هر شیطان...). گوینده این سخن، عطف بر معنی را در این آیه، از آیه مشابه دیگری در قرآن کریم برداشت کرده است: «وَلَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا

بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا...» (الملك / ۵) و احتمال دارد که «حفظاً» مفعول له یا مفعول مطلق باشد که در این صورت، عامل آن محذوف و تقدیر آن چنین است: «وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ زَيْنَاهَا بِالْكَوَاكِبِ أَوْ حَفَظْنَاهَا حِفْظًا» (ابن هشام، ۲۰۰۷ م: ۴۴۹). اما عطف بر معنی در باب فعل منصوب، مانند آیه «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ قِيْدَهُنَّوْنَ» (قلم / ۹) که «یدهنوا» معطوف است بر معنای «ودوا آن تدهن».

درباره آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مَبَشِّرَاتٍ وَلِيذِيقَكُمْ...» (روم / ۴۶) گفته شده است که «لیذیقکم» عطف بر معنای «مبشرات» شده است؛ یعنی «لیبشترکم» و لیذیقکم» و احتمال دارد که تقدیر چنین باشد: «لیذیقکم و لیكون كذا و كذا أرسلها»، و درباره آیه «كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» (البقره / ۲۵۹) گفته شده که بر معنای «أرأيت الذي حاج أو كالذي مر» عطف شده است و می‌توان فعلی مضمرا را در تقدیر گرفت که قرائن موجود بر حذف آن دلالت می‌کنند، چراکه هر دو عبارت دلالت بر تعجب دارد و این تأویل بر تأویل پیشین اولویت دارد و گفته شده که کاف زائده است: «ألم تر إلى الذي حاج أو الذي مر». وجه دیگر این است که «کاف»، اسم است به معنای مثل، و معطوف بر الّذی است (ألم تنظر إلى الذي حاج أو إلى مثل الذي مر).

از جمله موارد عطف بر معنی در دیدگاه بصریان، درباره عبارت «ألزمنك أو تفضيني حقی»، دلیل نصب فعل در تقدیر گرفتن «أن» ناصبه است و این فعل منصوب به «أن» مقدر و مصدر مؤول، و معطوف بر مصدری متوهم (فرضی) است، با این تعبیر که «ليكونن لزوم مني أو قضاء منك لحقي» (ابن هشام، ۲۰۰۷ م: ۴۵۰).

۵- ساختار جمله مرکب با وابسته تعلیلی

جمله مرکب ساختاری است متشکل از جمله اصلی (پایه) و جمله‌های وابسته (پیرو). جمله وابسته می‌تواند علت، وصف و ... باشد. در دو جمله مرکب «آمدهام تا درباره مطلبی مهم سخن بگویم» و «إني بعثت لأتم مكارم الأخلاق»، به ترتیب «تا... سخن بگویم» و «لأتم...» فعل و علت برای جمله اصلی است. این یک اصل است که در زبان معیار بین

عامل و علت، واو عطف قرار نمی‌گیرد، چون دلیلی برای عطف وجود ندارد. اما چنان‌چه واو عطف در متنی ادبی بین علت و عامل قرار بگیرد، چه توجیهی برای ذکر آن وجود دارد؟ در بعضی آیات قرآن کریم، جمله فعلیه با لام تعلیل همراه شده است و واو عطف نیز پیش از آن آمده است. در ساختار این آیات، گاهی جمله پایه، اسمیه است؛ مانند ﴿هَذَا بَلَغَ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ...﴾ (ابراهیم/ ۵۲) و در بیشتر موارد، فعلیه است؛ مانند ﴿...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْبَيْسَرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ...﴾ (البقره/ ۱۸۵) در این آیات باید به دنبال محذوف بود تا دلیل عطف به واو روشن گردد. این نوع ساختار مختص قرآن کریم است و در زبان و ادبیات پیش از نزول وحی به چشم نمی‌خورد. لذا می‌توان آن را به عنوان یک شاخص سبکی مختص قرآن کریم به‌شمار آورد که در عین حال، زاینده معناست، چراکه فقط در قرآن کریم با چنین ساختاری مواجه هستیم و آنچه ساختار این آیات را متمایز می‌کند، وجود حرف واو در آنهاست. ساختار این جملات با بقیه آیات تفاوت دارد. آیات دیگری در قرآن کریم گواهی می‌دهند که قرار گرفتن واو بر اساس اختیار است و گزینش، چراکه در ذکر آن هیچ اجباری وجود ندارد؛ مثلاً در آیه ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...﴾ (الجاثیه/ ۲۲)، اساساً واو به عنوان عاطف میان جمله علت یا پیرو «لتجزی...» و جمله پایه «خلق...» قرار نمی‌گیرد؛ زیرا علت فعل با خود فعل قابل جمع نیست و هیچ گونه اشتراک اعرابی، لفظی و معنوی بین آن دو نیست. بنابراین، باید در این میان چیزی محذوف باشد که خود «واو» دلیل بر حذف آن است. فراوانی این ساختار در میان آیات قرآنی، آن را به یک شاخص سبکی تبدیل کرده است، چراکه گزینش واو و اختیاری بودن ذکر آن در این ساختار نقش اساسی در سبک‌ساز بودن آن ایفا می‌کند و این دو، همان عناصر مهمی هستند که در تعریف سبک بیان شده است (ر.ک؛ فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۲: ۳۵). گوینده از بین هزاران کلمه، عبارت یا شیوه بیان، یکی را برمی‌گزیند و مقصود خویش را بیان می‌کند. بنابراین، واو در این آیات، هدف، وظیفه، نقش و مأموریت دارد و تعمداً در این ساختار به‌کار رفته است. در این آیات، قرآن از اصل (زبان معیار) عدول کرده است و به شیوه‌ای هنرمندانه واو را در این ساختار وارد کرده است تا از طرفی یک ساختار شکنی و شگفتی زبانی در زبان قرآن رخ دهد و از طرف دیگر،

خواننده را به تأمل و تفکر وادارد تا به کمک واو، در جستجوی معنای گم‌شده باشد که در جایگاه معطوف یا معطوف‌علیه قرار می‌گیرد و این با هدف نزول قرآن کریم مطابق است، چون قرآن کریم نازل شده است **تا بشر را به تفکر وادارد**.^۲ در این آیات مخاطب می‌اندیشد که معطوف بر چه کلمه‌ای عطف شده است، اما چون معطوف‌علیه در آیه مذکور نیست، منتبه می‌شود که کلمه‌ای حذف شده است و این کلمه می‌تواند علتی دیگر و یا عامل علت موجود باشد.

به عنوان مثال، آیه ۲۵۹ سوره بقره می‌فرماید: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِثَّةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِثَّةً عَامٍ فَاَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾. در این آیه، بحث درباره «لنجعلک» است که پس از واو عطف آمده، اما قبل از واو معطوف‌علیه وجود ندارد، طبرسی در این باره می‌گوید: «دخلت الواو لاتصال اللام بفعل محذوف كأنه قال و لنجعلك آية للناس فعلنا ذلك لأن الواو لو أسقطت اتصلت اللام بالفعل»^۳ (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹). این یک وجه درباره متعلق لام است. طبق این نظر، متعلق لام فعلی محذوف است و دلیل حذف آن مرتبط با معنی است؛ واو ذکر شده تا فعل متصل به ماقبل نباشد.

پس از رجوع به تفاسیر معانی القرآن، إعراب القرآن (النحاس)، التبیان فی تفسیر القرآن، الکشاف، مجمع‌البیان البحر المحیط، الدر المصون، معالم التنزیل، أنوار التنزیل، التبیان فی إعراب القرآن، کنز الدقائق، روح المعانی، التحریر و التنویر و إعراب القرآن و بیانه معلوم شد که سه دیدگاه درباره محذوف وجود دارد:

الف) آنچه حذف شده (محذوف)، متعلق تعلیل موجود است.

ب) آنچه حذف شده، علتی دیگر است که معطوف‌علیه می‌باشد.

ج) کوفیان معتقدند که حذفی صورت نگرفته است و واو نیز زائد است و تعلیل متعلق به فعل سابق است، ولی بصری‌ها چنین نظری ندارند (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳: ۲۶۳؛

ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۹: ۴۹۴؛ درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۲۴۴ و سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۰۷.

در کتاب معنی، ذیل حرف لام در توضیح آیه ۴۷ سوره مائده آمده است که می‌فرماید: ﴿وَلِيُحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ...﴾. این تعلیل یا معطوف بر تعلیلی دیگر است که از معنی گرفته می‌شود یا اینکه متعلق به فعلی مقدر است. وی چنین می‌گوید: «...و هذا التعلیل إما معطوف على تعلیل آخر، متصید من المعنى لأن قوله تعالى ﴿... وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ...﴾ (المائده/۴۶) معناه و آتیناه الإنجیل للهدی و النور، و مثله ﴿إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا...﴾ (الصافات/ ۶- ۷) لأن المعنى إِنَّا خلقنا الكواكب في السماء زينة و حفظاً، و إما متعلق بفعل مقدر مؤخر، أى ليحكم أهل الإنجیل بما أنزل الله أنزله، و مثله ﴿وَوَلَّى اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَوَلَّى كُلَّ نَفْسٍ...﴾ جاثیه/۲۲، أى و للجزاء خلقهما، قوله سبحانه ﴿وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام/۷۵) أى و أريناه ذلك، و قوله تعالى ﴿... هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (مريم/۲۱)، أى و خلقناه من غير أب» (ابن هشام، ۲۰۰۷ م: ۲۲۰).

بهاء‌الدین خرمشاهی در مقاله خود با عنوان «نکات قرآنی»، مواردی از این نوع عطف را آورده است، اما فقط به واو میان علت و معلول بسنده نکرده، بلکه انواع دیگری از واو را نیز برشمرده است؛ مانند واو بین شرط و جواب آن: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَن يُجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (يوسف/۱۵). وی این واو را در ترجمه نیاورده است؛ زیرا آن را زائده می‌داند و برای این سخن، به معنی اللیب استناد کرده است: «هشتمین واو در این فصل، واوی است که به تعبیر او، بودن و نبودنش مساوی است و آن زائده است» (خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۲۱). اما این گفته صحیح نیست، چراکه ابن هشام واو در سوره زمر را زائده می‌داند، آن هم نه با قول صریح، چنان که قبلاً به سخن وی اشاره کردیم و گفتیم که اولاً او با قطعیت به زائد بودن واو نظر نداده، بلکه گفته است

که «گفته شده این واو زائده است». ثانیاً واوی را که ابن هشام آن را زائده برشمرده است، نمی‌توان به واوهای دیگر مانند واو بین جمله شرط و جواب آن تعمیم داد.

نگارنده معتقد است که این واو زائده نیست، چراکه اگر زائده باشد، با حذف آن در آیات مورد نظر نباید خللی در معنی ایجاد شود، حال آنکه در آیات مذکور، با حذف واو معنی متصل به ماقبل نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، تعلیل با فعل مذکور همیشه متناسب نیست. بنابراین، باید به دنبال محذوف باشیم.

با مراجعه به تفاسیر، ملاحظه می‌شود که در بعضی موارد، فعل مجرور به لام، تعلیلی برای فعل محذوف گرفته شده است و این فعل محذوف معمولاً یا «فَعَلَ» و مشتقات آن (فعلنا) است یا فعلی مشابه فعل مذکور پیش از واو، اما نویسندگان مقاله بر این باورند که با مقایسه آیه مورد بررسی با آیات دیگر که عیناً برخی الفاظ مشترک در آنها تکرار شده است، یا با مراجعه به آیاتی که موضوع یکسانی دارند، به متعلق محذوف می‌توان دست یافت و به نظر می‌رسد اگر متعلق را فعل «فَعَلَ» یا مانند آن بدانیم، دقیق نباشد.

با دقت و تأمل در آیات مشخص می‌شود که در بعضی آیات جمله تعلیلی عطف به ماقبل است و نیازی به تقدیر گرفتن هیچ محذوفی نیست و در بعضی دیگر، جمله تعلیلی، علت برای فعلی محذوف است که از قرائن جمله و استناد به قرآن کریم استخراج می‌گردد و در دسته‌ای دیگر، معطوف به علت دیگری عطف شده که محذوف است و معطوف علیه علت است و هر دو تعلیل، متعلق به عامل مذکور هستند. بنابراین، در دسته دوم، معلل (عامل)، محذوف است و در دسته سوم، علت.

۱-۵) آیاتی که معطوف علیه مذکور است و نیازی به تقدیر گرفتن محذوف نیست

○ عطف بر جار و مجرور (عطف علت بر سبب)

۱- ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ﴾
(آل عمران/۱۶۶).

۲- ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّبْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ

الْفَاسِقِينَ ﴿(الحشر/۵)﴾.

○ عطف بر معنی

۳- ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ... * وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِجْلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾
(آل عمران / ۴۹-۵۰)

۴- ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾ (الأنعام/۹۲).

۵- ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مَبْشُرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (الروم/۴۶).

○ عطف علت بر مفعول له

۶- ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (آل عمران/۱۲۶).

۷- ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (الأنفال/۱۰).

۵-۲) آیاتی که معلل (عامل یا متعلق) حذف شده است

۱- ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولِمُ تُوْمِنَ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي...﴾ (البقره/۲۶۰).

۲- ﴿... وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنَّ لِيَفْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا...﴾
(الأنفال/۴۲).

۳- ﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (الفتح/۲۰).

- ۴- ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ...﴾ (الزخرف/۶۳).
- ۵- ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (الجاتیه/۲۲).
- ۶- ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ (ابراهیم/۵۲).

۳-۵) آیاتی که در آنها علت حذف شده است

- ۱- ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تِمَّ نِعْمَتِي...﴾ (البقره/۱۵۰).
- ۲- ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ... فَأَنْظَرُ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لِمَ يَتَسَنَّهْ وَاَنْظَرُ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (البقره/۲۵۹).
- ۳- ﴿فَلَمَّ تَفْتَلَوْهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ (الأنفال/۱۷).
- ۴- ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * ... وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾ (طه/۳۸-۳۹).
- ۵- ﴿وَكَذَلِكَ نَفِصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾ (الأنعام/۵۵).
- ۶- ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/۷۵).
- ۷- ﴿وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (الأنعام/۱۰۵).
- ۸- ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ... غُرُورًا... * وَلِتَصْنَعِيَ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ... وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ﴾ (الأنعام/۱۱۲-۱۱۳).
- ۹- ﴿...وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾ (يوسف/۲۱).

- ۱۰- ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (مریم/۲۱).
- ۱۱- ﴿... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (البقره/۱۸۵).
- ۱۲- ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبِيَّةً تَلْبَسُوهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ...﴾ (النحل/۱۴).
- ۱۳- ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا...﴾ (غافر/۸۰).
- ۱۴- ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُوقَفِيهِمْ أَعْمَالَهُمْ...﴾ (الأحقاف/۱۹).
- ۱۵- ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ...﴾ (الحديد/۲۵).

۶- دیدگاه نحویان دربارهٔ این ساختار

علمای نحو دربارهٔ این ساختار آرای متعددی ارائه کرده‌اند و از عنصر حذف، نقش و جایگاه واو و دلالت آن در این ساختار غفلت نکرده‌اند.

با بررسی دیدگاه نحویان دربارهٔ این ساختار به مشترکاتی در تحلیل برخی از زمینه‌های آن برمی‌خوریم، چنان‌که در زیر به تفاوت‌هایی در تحلیل دیگر جنبه‌های این ساختار پرداخته می‌شود.

۱-۶) فراء

دیدگاه فراء دربارهٔ این ساختار این است که تعلیل موجود، علت برای فعل محذوف مؤخر است، چنان‌چه در آیهٔ ۲۵۹ سورهٔ بقره (لنجعلک) را علت می‌داند برای فعلی مقدر، و دلیل آمدن واو را چنین توضیح می‌دهد که اگر واو ذکر نمی‌شد، نگاه کردن به مرکب عزیز شرطی بود برای آیه قرار گرفتن خود عزیز، حال آنکه این معنی مطلوب آیه نیست، بلکه مطلوب این است که «برای اینکه تو را نشانه قرار دهیم، این میراندن و زنده کردن را انجام

دادیم». وی در این باره می‌گوید: «إِثْمًا أَدْخَلَتْ فِيهِ الْوَاوَ لِنَيْتَةِ فِعْلِ بَعْدَهَا مَضْمَرٌ، كَأَنَّهُ قَالَ وَ لِنَجْعَلِكَ آيَةً فَعَلْنَا ذَلِكَ، وَ كَثِيرٌ فِي الْقُرْآنِ»^۴ (فراء، ۱۹۸۰م، ج ۱: ۱۷۳).

وی درباره آیه ۱۸۵ سوره بقره نیز معتقد است که واو برای دلیلی معنایی آمده است و هدف از قرار گرفتن آن بین عامل و علت، این است که این علت معلول برای فعل قبل نباشد، بلکه متعلق به مابعد خود باشد، او در این باره می‌گوید:

«و قوله: ﴿... وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ...﴾ في قضاء ما أفطرتهم و هذه اللام في قوله ﴿... وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ...﴾ لام كي لو ألقيت كان صوابا. والعرب تدخلها في كلامها على إضمار فعل بعدها، و لاتكون شرطاً للفعل الذي قبلها و فيها الواو. ألا ترى أنك تقول: جئتك لتحسن إليّ، و لاتقول جئتك و لتحسن إليّ. فإذا قلته فأنت تريد: و لتحسن إليّ جئتك. و هو في القرآن كثير. منه قوله ﴿وَلَتَصْغِي إِلَيْهِ أُفِدَّةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ (الأنعام/ ۱۱۳) و منه قوله ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ﴾ (الأنعام/ ۷۵) لو لم تكن فيه الواو كان شرطاً، على قولك: أريناه ملكوت السموات ليكون. فإذا كانت الواو فيها فلها فعل مضمّر بعدها ﴿... وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ﴾ أريناه. و منه (في غير) اللام قوله ﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾ (الصفّات/ ۶) ثم قال ﴿وَ حِفْظًا﴾ لو لم تكن الواو كان الحفظ منصوباً بـ ﴿زَيْنًا﴾. فإذا كانت فيه الواو ليس قبله شيء ينسّق عليه»^۵ (فراء، ۱۹۸۰م، ج ۱: ۱۱۲).

با بررسی دیدگاه فراء، چنین نتیجه می‌گیریم که او واو را عاطفه می‌شمرد و فعلی را پس از واو در تقدیر می‌گیرد که فعل مقدر یا عیناً همان فعل پیش از واو است و یا از ماده «فعل».

۶-۲) زمخشری

رای زمخشری درباره آیه ۹۲ سوره انعام بر این است که «لتندر» عطف بر معنی است، اما درباره آیه ۴۶ سوره روم که از نظر ساختار مشابه این آیه است، علاوه بر عطف معنی، علت بودن را برای فعل مقدر «أرسلنا» که فعلی مشابه فعلی است که در ابتدای آیه آمده،

بیان می‌کند (علت برای فعل مقدر مؤخر)، درباره آیه ۲۲ سوره جاثیه، آیه ۳۹ سوره طه، آیه ۲۱ سوره مریم و آیه ۵۲ سوره ابراهیم نظر ایشان این است که این فعل، عطف بر علتی محذوف است. درباره آیه ۱۵۰ سوره بقره معتقد به سه رأی متفاوت است و درباره آیات ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره، آیات ۵۵ و ۱۰۵ سوره انعام، آیه ۲۱ سوره مریم، آیه ۱۸۵ سوره بقره، آیه ۱۵۴ سوره آل عمران و آیه ۱۹ سوره أحقاف نظر ایشان این است که علت برای فعلی محذوف است و این فعل محذوف را غالباً از معنای فعل ذکر شده در آیه استخراج می‌کند. گاهی «فعل» یا «فعلنا» را در تقدیر می‌گیرد. درباره آیه ۷۵ سوره انعام نیز می‌گوید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ﴾ جمله معترض بها بین المعطوف و المعطوف عليه و المعنى مثل ذلك التعريف و التبصير نعرف إبراهيم و نبصره ملكوت السموات و الأرض یعنی الربوبية و الإلهية و نوقفه لمعرفة نرفتها و نرشد به بما شرحنا صدره و سددنا نظره و هديناه لطريق الاستدلال» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۰).

نظر زمخشری با نظر فراء متفاوت است. او در مواردی، واو را عاطفه و معطوف را عطف بر معنی فرض می‌کند و در مواردی، فعلی مشابه فعل پیش از واو یا «فعل» و مانند آن را در تقدیر می‌گیرد و در مواردی، جمله علت را عطف بر علتی محذوف محسوب می‌کند و در همه موارد، واو را عاطفه فرض می‌کند.

۳-۶) نحاس

نحاس بر این باور است که علت مذکور متعلق به عاملی مؤخر است؛ مانند ﴿جِئْتُمْ﴾ در (آل عمران/۵۰)، «أنزلناه» در (الأنعام/۹۲)، «جعلناه» در (آل عمران/۱۲۶)، «سألت» در (البقره/۲۶۰)، «فَعَلَّ» در (الجاثیه/۲۲)، «فَصَلَّناها» در (الأنعام/۵۵)، «أریناها» در (الأنعام/۷۵)، «صرفناها» در (الأنعام/۱۰۵)، «مكَّناه» در (یوسف/۲۱)، «فَرَضَ... الحرب» در (آل عمران/۱۵۴). چنان که می‌بینیم، عامل مذکور را فعلی مشابه فعل مذکور در جمله می‌داند. اما درباره آیه ۱۸۵ سوره بقره، ۵ رأی را ذکر می‌کند و اشاره‌ای بر نظر خود ندارد. وی می‌گوید: ﴿... وَتَتَكْمَلُوا الْعِدَّةَ...﴾ فيه خمسة أقوال. قال الأخفش: هو معطوف أي و

بیرید «ولتکملوا العدة» كما قال: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...﴾ (صف/۸) و قال غيره: يريد الله هذا التخفيف لتكملوا العدة، وقيل الواو مقحمة، و قال الفراء المعنى و لتكملوا العدة فعل هذا. قال أبو جعفر: و هذا قول حسن و مثله ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام/۷۵) أى وليكون من الموقنين فعلنا ذلك، و القول الخامس ذكره أبو إسحاق إبراهيم بن السرى قال: هو محمول على المعنى و التقدير فعل الله ذلك ليسهل عليكم و **لتكملوا العدة**^۷ (التحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۹۷).
یادآوری می‌شود که این دیدگاه نحاس مانند دیدگاه فراء است.

۷- دیدگاه مفسران درباره این ساختار

مفسران نیز در اثناء بحث‌های خویش درباره تفسیر آیات مورد نظر به این مسئله پرداخته‌اند که واو در اینجا نیازمند معطوف‌علیه یا عامل محذوف است و یا اینکه واو زائده است و متعلق به فعل پیشین است و درباره ساختار این آیات به بحث پرداخته‌اند.

۷-۱) طبرسی

درباره دو آیه ۴۶ سوره آل عمران و آیه ۵۰ سوره روم نظر ایشان عطف بر معنی است، درباره آیه ۲۵۹ سوره بقره، علت برای فعل مقدر مؤخر (فعلنا)، درباره آیه ۳۹ سوره طه و آیات ۵۵ و ۱۰۵ سوره انعام و نیز آیه ۱۸۵ سوره بقره، علت را عطف بر علت محذوف می‌داند و در ۳ مورد آیات البقره/۱۵۰ و الأنعام/۱۱۳ و الحديد/۲۵ علت را عطف به ماقبل گرفته است. وی ذیل آیه ۲۵۹ سوره بقره اشاره به علت معنایی آمدن واو کرده است و می‌گوید: ﴿وَلِنَجْعَلَكَ﴾: دخلت الواو لإتصال اللام بفعل محذوف كأنه ولنجعلك آية للناس فعلنا ذلك لأن الواو لو أسقطت اتصلت اللام بالمتقدم^۸ (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹ و طوسی، بی‌تا، ج ۲: ۲۲۴). ﴿... وَلِتَكْمَلُوا الْعِدَّةَ...﴾ ففيه وجهان (أحدهما) أنه عطف جملة على جملة لأن بعده محذوفاً و تقديره و لتكملوا العدة شرع ذلك أو أريد ذلك و مثله قوله ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام/۷۵)

أی ولیکون من الموقنین أريناه ذلك (والثانی) أن يكون عطفاً على تأويل محذوف و دلّ عليه ماتقدّم من الكلام لأنه لما قال: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ﴾ (البقره/۱۸۵) دلّ على أنه قد فعل ذلك ليسهل عليكم فجاز و لتكمّلوا العدة عطفاً عليه» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۹۶).

۲-۷) ابن عاشور

برایند آرای ابن عاشور این است که علّت مذکور عطف است بر فعل سابق، وی تا آنجا که معنی اجازه می‌دهد، علّت را عطف به ماقبل می‌داند، چنان‌چه در ۱۱ مورد الحشر/۵؛ آل عمران/۵۰؛ الروم/۴۶؛ آل عمران/۱۲۶؛ الفتح/۲۰؛ الجاثیه/۲۲؛ طه/۲۲؛ الأنعام/۱۱۳؛ البقره/۱۸۵؛ آل عمران/۱۵۴ و النحل/۱۴ این نظر را دارد. اما درباره سوره الأنعام/ آیات ۷۵، ۹۲ و ۱۰۵، البقره/۲۵۹؛ الأنفال/۱۷ و یوسف/۲۱، نظر ایشان عطف بودن بر علّتی محذوف است و درباره آیه الأحقاف/۱۹، رأی ایشان علّت بودن برای عامل محذوف در ابتدای کلام است؛ یعنی پیش از علّت مذکور نه مؤخر. نظر ابن عاشور درباره آیه ۲۵۹ سوره بقره این است که «لنجعلک» عطف است بر علّتی محذوف و تقدیر آن، «لنجعل ما ذکر آیه لك على البعث» می‌باشد، وی چنین می‌گوید:

﴿وَلَنَجْجَعَنَّكَ آيَةً لِلنَّاسِ﴾ معطوف على مقدر دلّ عليه قوله ﴿وَأَنْظُرُ إِلَى حِمَارِكَ﴾

فإن الأمر فيه للإعتبار لأنه ناظر إلى ذلك لا محالة، والمقصود في استبعاده أن يحيى الله القرية بعد موتها، فكان من قوة الكلام أنظر إلى ما ذكر جعلناه آية لك على البعث و جعلناك آية للناس لأنهم لم يروا طعامه و شرابه و حماره، ولكن رأوا ذاته و تحقّقوه بصفاته...» (ابن عاشور، بی تا، ج ۲: ۵۱۰).

وی همچنین ذیل آیه ۵۵ سوره انعام بیان کرده است که «لتستبين» عطف بر علّتی محذوف است:

﴿وَلِتَسْتَبِينَ﴾ معطوف على علة مقدره دلّ عليها قوله ﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ﴾

لأنّ المشار إليه التفصيل البالغ غاية البيان فيعلم من الإشارة إليه أنّ الغرض منه اتّضح

العلم للرسول فلما كان ذلك التفصيل بهذه المثابة علم منه آفة علة لشيء يناسبه و هو تبين الرسول ذلك التفصيل، فصح أن تعطف عليه علة أخرى من علم الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و هي استبانته سبيل المجرمين فالتقدير مثلاً و كذلك نفصل الآيات لتعلم بتفصيلها كنهها و لتستبين سبيل المجرمين ففي الكلام إيجاز الحذف^۹ (ابن عاشور، بی تا، ج ۶: ۱۲۵).

همچنان که درباره آیه ۷۵ سوره انعام نیز به همین آیه ارجاع می‌دهد و مشهود است که ابن‌عاشور هم در این آیه به ایجاز حذف اشاره می‌کند.

۳-۷) آلوسی

آلوسی درباره این آیات چند وجه را ذکر کرده است و در بیشتر آیات، هم علت برای فعل محذوف و هم عطف بر علت محذوف را در تقدیر گرفته است و نظر صریحی ارائه نمی‌کند. وی درباره آیات الفتح/۲۰؛ البقره/۲۵۹؛ الأنفال/۱۷؛ طه/ ۳۹؛ الأنعام/۷۵؛ آل عمران/ ۱۵۴ و ابراهیم/۵۲ هر دو وجه را ذکر کرده است. درباره آیه ۵ سوره حشر دو وجه عطف بر جارّ و مجرور و عطف بر علت مقتر را ذکر می‌کند. درباره آیه ۹۲ سوره انعام، عطف بر معنی و عطف بر علت محذوف را آورده است. درباره آیه ۴۶ سوره روم، علت را عطف بر علت محذوف می‌داند. در آیه ۱۲۶ سوره آل عمران، نظر ایشان عطف بر بشری و علت برای فعل محذوف هر دو وجه است. وی ذیل آیه ۵ سوره حشر آورده است که معطوف بر «بإذن الله» است و این عطف، علت بر سبب است و نیازی به تقدیر گرفتن هیچ فعلی نیست (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴: ۲۳۷).

آلوسی درباره آیه ۵۵ سوره انعام معتقد است که فعل محذوف، «نفع ما نفع» می‌باشد (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۵۶)، در صورتی که سایر مفسران، «فصلنا» را عامل محذوف می‌دانند (ر.ک؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۵۲۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۹ و النّحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۱۲۶).

۸- دیدگاه بلاغیون درباره این ساختار

با اینکه این ساختار باید در علم بلاغت مورد بررسی قرار می‌گرفت، اما در جستجوی این ساختار، در بحث فصل و وصل و ایجاز حذف می‌بینیم که جای این ساختار در لابه‌لای سطرهای کتاب‌های بلاغت خالی است، چراکه این موضوع موارد متنوع و متعددی دارد و انگشت‌شمار نیست و انتظار می‌رفت که لااقل به آن اشاره‌ای هرچند کوتاه می‌شد. همان‌گونه که به دلیل وصل در عبارت‌هایی مانند «لا و اُتدک الله» اشاره شده است. اما در هیچ یک از کتاب‌های بلاغت، ذیل دو عنوان مزبور، بحثی درباره این ساختار به میان نیامده است.

۹- حرف واو پدیده‌ای معناساز در ساختار مزبور

آمدن واو در این آیات بیهوده نیست، چراکه خداوند از انجام فعل بیهوده مبراست. وجود واو علت معنایی دارد؛ علامتی است بر حذف معطوف‌علیه و ابزاری برای آگاه کردن مخاطب است. این واو، خواننده و شنونده را به اندیشیدن وامی‌دارد تا اندیشه کند که معطوف بر چه کلمه‌ای عطف شده است. واو عاطفه است و بر حذف معطوف‌علیه دلالت دارد. بنابراین، در این آیات، وصل با هدف ایجاز وجود دارد. مفسران به علت معنایی واو اشاره کرده‌اند، چنان‌چه پیش از این، ذیل آرای مفسران به این مطلب اشاره شد.

۱- واو آمده است تا معطوف از نظر معنی متعلق بر فعل پیشین نباشد (ر.ک؛ فراء، ۱۹۸۰م، ج ۱: ۱۱۲ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹).

۲- به منظور توجه دادن مخاطب به این مطلب که معطوف و معطوف‌علیه با هم متفاوت هستند (ر.ک؛ فخر رازی، ۴۲۰ق، ج ۸: ۳۵۴).

۳- معطوف‌علیه از اهمیت خاصی برخوردار نبوده، منظور آیه نیست (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۳۹۹).

۴- به دلیل آگاهی شنونده نسبت به آن (ر.ک؛ النّحاس، ۴۲۱ق، ج ۲: ۲۳۵).

۵- دلالت بر اینکه هدف‌های دیگری هم وجود دارد، اما شنونده وسعت **درک آن را ندارد**^{۱۱} (ر.ک؛ طباطبائی، ۴۱۷ق، ج ۱۱: ۱۰۶).

۶- به نظر می‌رسد ذکر واو در این ساختار، از یک سو، مخاطب را به اندیشیدن دربارهٔ معطوف‌علیه محذوف وامی‌دارد و از سوی دیگر، معطوف را در نظر خواننده برجسته می‌کند و اهمیت ویژه آن را نشان می‌دهد. همچنین ابزاری است برای نشان دادن نظم و پیوستگی میان واژگان و جمله‌های یک آیه با آیات دیگر است که با آن یک هم‌پوشانی میان آیات ایجاد می‌کند.

۱۰- محذوف در آیات چیست؟

۱۰-۱) آیات دسته اول

۱- عطف بر جار و مجرور (۱ و ۲): چنان‌که اشاره شد، در این آیات حذف صورت نگرفته است.

۲- عطف بر معنی

به نظر می‌رسد آن دسته از آیاتی که مفسران و نحویان اجماع نظر دارند که جملهٔ علت بر معنای شبه‌فعل مذکور عطف گردیده است، درست نباشد؛ زیرا شبه‌فعل مذکور در برخی آیات صفت و در برخی دیگر، حال یا معطوف به حال است که در هر صورت اسم را توضیح می‌دهد، اما جملهٔ معطوف، علت فعل را بیان می‌کند و بدان مرتبط است، نه به اسم. بنابراین، علت وقوع فعل که قید آن محسوب می‌شود، نمی‌تواند به صفت اسم عطف شود. از دیگر سو، در برخی آیات قرآنی می‌توان محذوف را که گاه معطوف و گاهی معطوف‌علیه است، به‌دست آورد.

با توجه به آیات قرآن کریم می‌توان گفت:

- شماره ۳ (آل عمران/ ۵۰): با کنار هم گذاشتن آیه ۶۳ سوره زخرف و این آیه باید گفت که محذوف در این آیه، علت محذوف است و تقدیر آن، «لأبیین» می‌باشد: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأَبِين لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (الزخرف/ ۶۳)؛ ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن

رَبِّكُمْ... ﴿(آل عمران / ۴۳) و ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي هُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (آل عمران / ۵۰).

هر دو آیه از زبان حضرت عیسی^(ع) است و واژگانی متشابه دارند. از آنجا که موضوع دو آیه و واژه‌ها یکی است، پس به نظر می‌رسد محذوف در آیه ۵۰ سوره آل عمران، «لَأَبِين» می‌باشد.

- شماره ۴ (الأنعام / ۹۲): محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۲۱۳ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا...﴾. از آنجا که در این آیه از سوره بقره نیز هدف از فرستادن کتاب، حکم کردن بین مردم عنوان شده است، بنابراین، با توجه به تناسب واژگانی و موضوعی در این دو آیه، باید گفت که محذوف در آیه ۹۲ سوره انعام نیز «لنحکم» می‌باشد.

- شماره ۵ (الروم / ۴۶): با توجه به آیات زیر:

* ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا... فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ...﴾ (الأعراف / ۵۷).

* ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ...﴾ (الحجر / ۲۲).

* ﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾ (الفرقان / ۴۸).

در این آیه، با توجه به ارتباط و تناسب موجود بین آیات آورده شده، محذوف «لینزل الماء» می‌باشد که با معنی و الفاظ پیشین نیز مطابقت دارد: «وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ (لینزل الماء) وَلِيُذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ». یا با توجه به آیه ۲۲ سوره حجر، معطوف (لواقح) محذوف است: «وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لَوَاقِحَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ». اگر نیک به آیات فوق بنگریم، از دو سو هم‌پوشانی وجود دارد: از یک سو، با استنباط از

آیات ۴۸ سوره فرقان و ۲۲ سوره حجر، معطوف‌علیه (لینزل الماء)، آیه ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ...﴾ را پوشش می‌دهد و میان این آیات، ارتباط عمیق، نظم و پیوستگی محکمی به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، با استفاده از آیه ۲۲ سوره حجر، معطوف واژه «لواقح» آیه مزبور را پوشش می‌دهد و نظم و پیوستگی را به شکل دیگری نشان می‌دهد.

۶ و ۷- در این دو آیه که واژه‌ها تکرار شده، نظر بر این است که «لتطمئن» مصدر مؤول، جارّ و مجرور و معطوف است به «بشری» در صورتی که آن را مفعول‌له تحلیل کرد. بنابراین، حذفی صورت نگرفته است و وجود لام تعلیل در این وجه، «بشری» را به عنوان مفعول‌له تقویت می‌کند. در این صورت، «جعل» در آیه یک مفعولی است.

فخر رازی درباره این آیه می‌گوید که «لتطمئن» عطف است بر «بشری» و دلیل اینکه فعل بر اسم عطف شده، این است که دو دلیل مهم وجود دارد: یکی بشارت و دیگری اطمینان و دومی اهمّیت بیشتری دارد. پس با لام تعلیل آمده تا هم اهمّیت آن آشکار شود و هم مخاطب متوجه وجود تفاوت بین این دو علت شود (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۳۵۴). علت دوم منصوب نشده است، چون شرط اتحاد فاعل بین فعل و مفعول را ندارد (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۶۲؛ ابوحنّیان، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۳۳۶؛ سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۰۷)

۱۰-۲) آیات دسته دوم

۱- محذوف در آیه ۲۶۰ سوره بقره «سألت ذلک» می‌باشد (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۴۰۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۰۸؛ ابوحنّیان، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۶۴۲ و النّحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۱۲۸).

۲- محذوف در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران «فرض علیکم الحرب و القتال» می‌باشد (ر.ک؛ النّحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۱۸۵). بقیّه مفسّران و نحویان درباره محذوف نظری نداده‌اند و زمخشری نیز «فعل ذلک» را محذوف گرفته است (ر.ک؛ رمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۴۲۹).

۳- محذوف در آیه ۴۲ سوره انفال «قدر الله التقاءکم...» (طبرسی، ۴: ۸۴۰)، «جمعکم هنالک» (النخاس، ۱۴۲۱ ق، ج ۲: ۹۹)، «جمعکم بغير ميعاد» (درویش، ۱۴۱۵ ق، ج ۴: ۷) می‌باشد.

۴- محذوف در آیه ۲۰ سوره فتح با استناد به کتاب‌های تفسیر «لتسلموا» (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ ق، ج ۵: ۱۲۹) یا «لتشکروه» (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ج ۹: ۴۹۳ و درویش، ۱۴۱۵ ق، ج ۹: ۲۴۴) می‌باشد.

۵- محذوف در آیه ۶۳ سوره زخرف، «جئتکم» می‌باشد و «حرف عطف حذف نشده تا اینکه متعلق به فعل قبلی نباشد و به این علت به طور خاص توجه شود، گویی که به تنهایی یک جمله است» (درویش، ۱۴۱۵ ق، ج ۹: ۱۰۱).

۶- محذوف در آیه ۲۲ سوره جاثیه با توجه به تناسب موضوع و واژه‌ها در این آیه و آیه ۷ سوره هود ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ ...﴾ و آیه ۲ سوره ملک ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ...﴾، «لیبلوکم» می‌باشد (خلق السموات و الأرض بالحق «لیبلوکم» و لتجزی کل نفس...).

۶- فعل محذوف در آیه ۵۲ سوره ابراهیم با توجه به آیه ۱۹ انعام ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ﴾ فعل «أوحى» می‌باشد؛ زیرا دو آیه، هم از نظر معنی و هم از نظر واژه‌ها کاملاً با هم متناسب هستند. در تفاسیر، متعلق لام، فعل «أنزل» در تقدیر گرفته شده است (لیندروا به «أنزل») (بیضاوی، ۱۴۱۸ ق، ج ۳: ۲۰۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۷: ۲۴۲ و قمی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۹۴). نخاس می‌گوید: «فعل به دلیل آگاهی شنونده نسبت به آن حذف شده است» (النخاس، ۱۴۲۱ ق، ج ۲: ۲۳۵).

۳-۱۰ آیات دسته سوم

۱- محذوف در آیه ۱۵۰ سوره بقره با استناد به آیه ۳ سوره مائده ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، «لأكمل عليكم دینی» می‌باشد. در این دو آیه، موضوع بیان حکمی از احکام الهی است و واژه‌ها هم متشابه است. بنابراین، محذوف همان است که در سوره مائده ذکر شده است و در

- سوره بقره محذوف می‌باشد. در کتاب‌های تفسیر، این تعلیل متعلق گرفته شده است برای فعل محذوف مقدر «عرفتکم قبلتی» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۴۴) یا «أمرتکم» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۰۶).
- ۲- محذوف در آیه ۲۵۹ سوره بقره با استناد به سخن ابن‌عاشور که قبلاً بیان شد، «و لنجعل آیه لك على البعث» می‌باشد که با این تقدیر معنای جمله کامل می‌شود. در بعضی تفاسیر، فعل محذوف «أرینا ذلك لتعلم قدرتنا» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۶۳۰)، یا «فعلنا ذلك» در تقدیر گرفته شده است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۰۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۵۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۱۵ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۳).
- ۳- محذوف در آیه ۱۷ سوره انفال با استناد به آیه ۱۴۱ سوره آل‌عمران ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾، «لیمحق الکافرین» می‌باشد؛ یعنی «ولکن الله رمى لیمحق الکافرین و لیبلی المؤمنین». معنای جمله و قرائن دلالت بر این دارد که محذوف باید در تضاد با جمله مذکور باشد. آلوسی نیز در تفسیر خود، فعل «لیبلی» را معطوف گرفته است بر فعل محذوف با تقدیر «لیمحق الکافرین» (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۱۷۴).
- ۴- محذوف در آیه ۳۹ سوره طه، فعل «ألقيت» است که بر این اساس، «لتصنع» معطوف است به علتی محذوف و معطوف‌علیه محذوف، یا «لیتعطف بک» می‌باشد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۶۳؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۸: ۳۱۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۰۳)، یا «لیتلطف بک» (ر.ک؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۳۳۲)، یا «لتحب من الناس» (ر.ک؛ درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۱۹۰).
- ۵- محذوف در آیه ۵۵ سوره انعام با استناد به تفسیر ابن‌عاشور، «لتعلم کنه ذلك» می‌باشد (ر.ک؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۶: ۱۲۵).
- ۷- محذوف در آیه ۷۵ سوره انعام با در نظر گرفتن آیه ۱۰ سوره منافقون، ﴿فَأَصْدَقَ وَأَكْنَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾، «لیصدق» می‌باشد.
- ۸- محذوف در آیه ۱۰۵ سوره انعام با استناد به آیه ۶۵ از همین سوره ﴿انظُرْ كَيْفَ

نُصِرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿ و آیه ۵۰ سوره فرقان ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا...﴾ و آیه ۱۱۳ سوره طه ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنْ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ...﴾ و آیه ۲۷ سوره احقاف ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ می‌توان گفت که محذوف در این آیه، «لعلهم يفقهون»، «لعلهم يرجعون»، یا «ليذكروا» می‌باشد.

۹- «لتصغى» در آیه ۱۱۳ سوره انعام، عطف است بر «غرورا» و حذف صورت نگرفته است.

۱۰- محذوف در آیه ۲۱ سوره یوسف، با توجه به تفسیر روح‌المعانی، «مکتنا له فی أرض مصر ليتصرف فيها بالعدل و لنعلمه...» (ألوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶: ۳۹۹).

۱۱- محذوف در آیه ۲۱ سوره مریم، با توجه به آیه ۱۹ از همین سوره ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾، «لنهب لك غلاما» می‌باشد.

۱۲- محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۶ سوره مائده ﴿...وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ ... فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ...﴾، آیه ۱۷۸ سوره بقره ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ... فَمَنْ عَفِيَ... ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ و آیه ۲۸ سوره نساء ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...﴾، «لتطهروا» یا «ليخفف عنكم» می‌باشد.

۱۳- محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۱۲ سوره جاثیه ﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا...﴾ و آیه ۴۶ سوره روم ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ... وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾، «لتجری بأمره» می‌باشد.

۱۴- «لتبلغوا» عطف بر «لتركبوا» در آیه پیشین است و در این آیه حذف صورت نگرفته است.

۱۵- محذوف در آیه ۱۹ سوره احقاف، با توجه به معنای آیه ۱۶۵ سوره انعام ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...﴾ «ليبلوهم» می‌باشد، چراکه در این آیه نیز سخن از درجات بندگان است

و هدف از اینکه خداوند بعضی را بر بعضی دیگر ترفیع درجه می‌دهد، آزمودن آنهاست.

۱۶- محذوف در آیه ۲۵ سوره حدید، با توجه به تفسیر *معالم التنزیل*، «لیتعامل الناس بالحق و العدل» می‌باشد (ر.ک؛ بغوی، ۱۴۲۰ ق، ج ۵: ۳۳).

با جمع‌بندی آرای مفسران و نحویانی که به نام آنها اشاره شد، ملاحظه می‌شود که درباره این آیات، وجه غالب آن است که علت مذکور متعلق به فعلی محذوف است و این فعل محذوف معمولاً همان فعلی است که در ابتدای آیه آمده است. طبق آمار به دست آمده، ۸۸ رأی دلالت بر تعلق لام به فعل محذوف دارد، در صورتی که ۵۹ رأی ذکر کرده که علت مذکور، عطف بر علتی دیگر است، حتی با جمع‌بندی نظر مفسران و نحویانی که در مقاله به نظر آنها درباره این ساختار اشاره شده نیز تعداد مواردی که تعلیل گرفته شده، برای فعل محذوف ۳۱ مورد و ۲۲ نظر دلالت بر عطف بر علت مذکور دارند، این در حالی است که فرآء درباره بیشتر آیات در کتاب *معانی القرآن* به محذوف نپرداخته است و آوسی درباره بیشتر آیات چند وجه را ذکر کرده است و ابن عاشور بیشتر معتقد بر عطف گرفتن علت بر فعل مذکور پیشین است.

با جستجو در آیات دیگر *قرآن کریم*، می‌بینیم که در ۱۷ آیه، علت دیگری در تقدیر وجود دارد و به نظر می‌رسد که هدف از حذف، بالا بردن تفکر مستمع در آیات است تا هر چه بیشتر به تأمل در آیات نورانی *قرآن کریم* بپردازد. با مطالعه تفاسیر معتبر، معلوم می‌شود که حذف نمونه‌ای از فراهنجاری‌ها و ساختار شکنی‌ها در *قرآن کریم* است که اتفاقاً با قوانین سبک‌شناسی معاصر مطابق است. فرآء درباره حذف در سوره طه می‌گوید: «این از ویژگی‌های کلام عرب است که هرگاه معنی روشن باشد، حذف صورت می‌گیرد» (فرآء، ۱۹۸۰م، ج ۲: ۱۷۹). بنابراین، در تقدیر گرفتن محذوف در آیات *قرآن کریم*، به طوری که با معنی‌سازگار باشد، امری شناخته و صحیح است.

نتیجه‌گیری

حرف واو در ساختار جملهٔ مرکب، مزبور اصلی و عاطفه است. این واو در ساختار جملهٔ مرکب میان علت و معلول در ادبیات پیش از اسلام دیده نمی‌شود. حرف واو ساختار مزبور را به عنوان یک شاخص سبکی منحصر به فرد در قرآن کریم معرفی می‌کند؛ زیرا با گزینش هدفمند واو و ورود اختیاری آن در ساختار مزبور، معیارهای زبانی را در هم شکسته است. قرار گرفتن واو به عنوان یک نشانهٔ زبانی در این ساختار، از یک سو، مخاطب را به اندیشه و تأمل در ساختار مزبور و نیز دربارهٔ محذوف وامی‌دارد و از سوی دیگر، معطوف پس از واو را در ذهن او برجسته می‌سازد و آن را پُراهمیت جلوه می‌دهد و از دیگر سو، ابزاری برای ایجاد پیوند و پیوستگی، و اصطلاحاً نظم بین آیات است. مفسران و نحویان با وجود اشتراک و اختلاف دیدگاهی خود در این زمینه تحلیل‌هایی را در باب معنی‌ساز بودن این نشانهٔ زبانی ارائه کرده‌اند؛ تحلیل‌هایی که ناظر بر تقدیر گرفتن فعلی همانند فعل پیش از واو، «فعلنا» و یا «فعل ذلک» و مانند آن است، صحیح به نظر نمی‌رسد. جستجو در قرآن کریم و پیدا کردن آیاتی که سیاق آنها از نظر لفظ و موضوع، مشابه و متناسب با آیات مورد بررسی هستند، بهترین سند راهگشا و برهان متقن برای معرفی محذوف به‌شمار می‌رود؛ خواه معطوف باشد، خواه معطوف‌علیه.

پی‌نوشت‌ها

۱- ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ (الزمر / ۷۱)

۲- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف / ۲).

۳- واو آمده است تا لام متعلق به فعلی محذوف باشد نه به فعل قبل مانند اینکه گفته باشد: برای اینکه تورا نشانه قرار دهیم این کار را انجام دادیم.

۴- تنها دلیل آمدن واو این است که فعلی مضمَر در تقدیر گرفته شده است، انگار چنین می‌گویی: «و برای اینکه تو را نشانه‌ای قرار دهیم، چنین کردیم».

۵- این لام کی است و عرب‌زبان‌ها آن را در کلام خویش به منظور در تقدیر گرفتن فعلی پس از آن می‌آورند تا این تعلیل شرطی برای فعل ماقبل نباشد. واو نیز این گونه است؛ مثلاً در لغت

عرب آمده است: «جئتك لتحسن إليّ» و نمی‌گویند: «جئتک و لتحسن إليّ». اگر چنین عبارتی گفته شود، فعلی در تقدیر گرفته می‌شود؛ یعنی «ولتحسن إليّ جئتک» که از این قبیل در قرآن بسیار است؛ مانند ﴿وَلِتَصْغَىٰ﴾ (الأنعام/ ۱۱۳) و ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (انعام/ ۷۵). اگر واو در این قسمت از آیه نیامده بود، «لیکون» به اعتبار شرط بود برای «أریناه ملکوت... لیکون»، اما چون واو آمده است، پس فعلی در تقدیر وجود دارد: «ولیکون من الموقنین أریناه». از این قبیل است در موارد استعمال که حرف لام در آن نیست: ﴿إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا...﴾ (الصافات/ ۶-۷) که در این آیه نیز اگر حرف واو نیاید «حفظاً» منصوب است، برای عامل «زینا»، اما چون واو آمده است و قبل از «حفظاً» عامل دیگری وجود ندارد. پس «حفظاً» منصوب است برای فعلی مقدر؛ مانند عبارت «قد أتاک أخوک و مکرماً لک» که در این عبارت نیز «مکرماً» منصوب است برای فعل «أتاک» که مقدر است.

۶- این جمله معترضه است، بین معطوف و معطوف‌علیه قرار گرفته است و این معنی مورد نظر است؛ مانند این شناساندن: «و بصیرت دادن را به ابراهیم شناسانیدیم».

۷- ۵ قول درباره «لتکمیلوا» وجود دارد: ۱- معطوف است؛ یعنی، و می‌خواهد که عده را کامل کنید. ۲- خداوند این تخفیف را می‌خواهد تا اینکه عده را کامل کنید. ۳- واو مقحمه است. ۴- علت است برای فعل محذوف؛ یعنی برای آنکه عده را کامل کنید، آن را انجام داد. ۵- حمل بر معناست؛ یعنی آن را انجام داد تا بر شما آسان گیرد و عده را کامل کنید.

۸- واو آمده است تا لام متصل به فعلی محذوف باشد، گویی که بگوید: «برای آنکه تو را نشانه‌ای قرار دهیم، این را انجام دادیم، چراکه اگر واو نیاید، لام به فعل متقدم متصل می‌شود.

۹- این فعل عطف است بر علتی مقدر که عبارت «کذلک نفصل...» بر آن دلالت دارد. به کار گرفتن «کذلک» به همین شکل است که می‌توان علت متناسب دیگری را بر آن عطف کرد. در اینجا نیز از فعل «نفصل» پیداست که منظور این است که ما این آیات را برای تو تفصیل می‌کنیم تا ابتدا تو به گنه آن پی ببری و راه مجرمان (نیز) آشکار شود.

۱۰- آوردن تعلیل به طور خاص مدّ نظر نیست، بلکه منظور این است که شنونده آگاه باشد (تفصیل) فوایدی دارد؛ از جمله مواردی که ذکر شد.

۱۱- إنما حذف المعطوف عليه للدلالة على أن هناك غايات أخر لا يسعها مقام التخاطب.

منابع و مأخذ

- آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی*. تحقیق علی عبدالباری عطیه. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن عاشور، محمدبن طاهر. (بی تا). *التخیر و التنویر*. چاپ اول. بیروت: مؤسسه التاریخ.
- ابن هشام، جمال‌الدین. (۲۰۰۷ م.). *معنی اللبیب*. تحقیق مازن المبارک و محمد علی حمدالله. بیروت: دار الفکر.
- ابوحیان اندلسی، محمدبن یوسف. (۱۴۲۰ق.). *البحر المحيط فی التفسیر*. تحقیق صدقی محمد جمیل. چاپ اول. بیروت: دار الفکر.
- انوری، حسن. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی ۲*. چاپ بیستم. تهران: فاطمی.
- بغوی، حسین بن مسعود. (۱۴۲۰ق.). *معالم التنزیل*. تحقیق عبدالرزاق المهدی. الطبعة الأولى. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق.). *أنوار التنزیل*. چاپ اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جیگاره، مینا و فاطمه اجدادی آرائی. (۱۳۹۲). «آموزش تشخیص نقش و ترجمه حرف واو در متون عربی». *نوآوری‌های آموزشی*. شماره ۴۵. صص ۸۵-۹۸.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۴). «نکات قرآنی». *بیانات*. سال دوم. شماره ۴. صص ۲۵-۳۱.
- درویش، محیی‌الدین. (۱۴۱۵ق.). *إعراب القرآن الکریم و بیانه*. چاپ چهارم. سوریه: دار الإرشاد.
- زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۰۷ق.). *الکشاف*. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.
- سمین، أحوذبن یوسف. (۱۴۱۴ق.). *الدّر المصون فی علوم الکتب المکنون*. تحقیق أحمد محمد صیره. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- صفائی بوشهری، غلامعلی. (۱۳۸۶). *ترجمه و شرح معنی اللبیب*. چاپ هفتم. قم: نشر قدس.
- طبرسی، فضل‌بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان*. تحقیق محمدجواد بلاغی. چاپ سوم. تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمدبن حسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. تحقیق أحمد قصیر عاملی. الطبعة الأولى. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی*. چاپ دوم. سخن: تهران.

- الفراء، أبو ذکریا. (۱۹۸۰م). *معانی القرآن*. تحقیق محمد علی نجّار، أحمد یوسف نجّاتی و عبدالفتّاح اسماعیل شلب. الطبعة الأولى. مصر: دارالمصریّة.
- فخر رازی، ابو عبدالله محمد. (۱۴۲۰ق). *مفاتیح الغیب*. چاپ سوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا. (۱۳۶۸). *کنز الدقائق*. چاپ اول. تحقیق حسین درگاهی. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- کریمی فرد، غلامرضا و فرهاد براتی. (۱۳۸۹). «اسلوب بیان علت به وسیله جمله اسمیه در قرآن کریم». *لسان مبین*. شماره ۲. صص ۱۵۷-۱۷۰.
- النّحاس، أحمد بن محمد. (۱۴۲۱ق). *إعراب القرآن*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیّة.

